

ساختار جامعه بین الملل و امنیت ملی

□□ نوشته: دکتر داریوش اخوان زنجانی

از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

دستخوش دگرگونی‌های اساسی و بنیادی می‌شود چند رشته اصول و قواعد رفتاری با یکدیگر برمی‌خیزد. تحت چنین شرایطی، برای دست زدن به اقدام، در حله نخست باید اصول و قواعد فوق مشخص گردد، سپس واحدهائی که از نیروهای درگیر حمایت می‌کنند شناسائی شوند و همچنین چگونگی روابط بازیگران با یکدیگر معلوم شود، و آنگاه برای این پرسش که آیا نیروهای مذکور سیر صعودی یا نزولی طی می‌کنند، پاسخی فراهم آید.

تحقیق زیر مشتمل بر سه بخش است:

- ۱- بررسی نظری مفهوم ساختار
- ۲- بررسی نیروها و بازیگران: ساختارهای انضمامی
- ۳- رابطه بین ساختار جدید و امنیت ملی بازیگران با تأکید بر ابزارهای قابل استفاده.

با توجه به اینکه تحلیل در سطح کلان انجام می‌گیرد، فرض بر این است که رفتار بازیگران در عرصه بین الملل ناشی از محیط بین الملل است و بازیگران در واکنش به آن عمل می‌کنند. به دیگر سخن، جامعه بین الملل متغیر مستقل محسوب می‌شود و اقدام بازیگران متغیر وابسته امنیت ملی، که بعد داخلی و بین الملل رفتار را بیان می‌کند عبارت است از نبود تهدید یا عدم احساس تهدید نسبت به ارزشهای اساسی از سوی یک بازیگر.

الف - مفهوم ساختار

فلسفه یا بینشی که زمینه تحلیلهای ساختاری را فراهم می‌کند این است که رویدادها و رفتارها بخشی از یک مجموعه سازمان یافته را تشکیل می‌دهند. لذا شناخت و درک وقایع و اقدامات فقط با در نظر گرفتن ساختار، یعنی گنجاندن آنها در درون مجموعه‌ای از رفتارها و اقدامات امکان پذیر است.^۱

در این تحقیق، دو تعریف متفاوت از ساختار مورد استفاده قرار گرفته است. از نظر نواواقع گرایان^۲ در مورد ساختار جامعه بین الملل که

پیرو تحولات ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن نظام دو قطبی و دگرگونی‌های انقلابی و سرسام‌آوری که در جامعه بین الملل به وقوع پیوسته، این سؤال مطرح گردیده است که جامعه جدید بین المللی که در حال شکل گیری است، چگونه قابل توصیف و توضیح می‌باشد. پیرو این سؤال، پرسشهای دیگری نیز پیش می‌آید: چه نیروهائی در این جامعه فعال هستند و در آینده قابل پیش بینی قدرت آنها رو به فزونی یا رو به کاهش خواهد بود؟ توزیع قدرت بین بازیگران چگونه است؟ اصول و قواعد حاکم بر رفتارها و اقدامات دولتها ناشی از برخورد یا همگرانی نیروها و واحدها چیست؟ رابطه بین واحدها به ویژه واحدهای کوچکتر چه صورتی خواهد داشت؟ و بالاخره شرایط تازه حاکم بر جامعه بین الملل چه آثاری بر رفتار بازیگران کوچکتر دارد؟

پیچیدگی روابط بین الملل در حال حاضر ناشی از این است که اصول و قواعدی رفتاری که در گذشته نه چندان دور حاکم بوده اهمیت خود را از دست داده و اصول و قواعد جدیدی در حال شکل گیری است. تحت این شرایط، نیروهای متعددی در حال رقابت با یکدیگر برای شکل دادن به نظام نوین بین الملل می‌باشند. به چند گروه از آنها می‌توان اشاره کرد:

- لیبرالیسم، اسلام گرایی و ملت گرایی؛

- حاکمیت مطلق بازیگران در برابر حقوق بین الملل؛
- کوشش دولتها برای حفظ استقلال و حاکمیت خود در مقابل تهاجم نیروهای اقتصادی - تجاری؛

- اقدام یک جانبه و مستقل دولتها در برابر همگرانی و اقدامات مشترک.

جامعه در بر دارنده این مفهوم است که اصول و قواعدی رفتاری وجود دارد که مورد قبول اعضاء آن جامعه قرار گرفته و کم و بیش لازم الاجرا تلقی می‌شود؛ یا حتی در مواردی که صورت لازم الاجرا ندارد، نقش چراغ راهنما یا نقشه یک شهر را برای بازیگران ایفا می‌کند. هنگامی که جامعه (بین الملل) در حال ثبات است، اصول و قواعد رفتاری و همچنین بازیگران و قدرت آنها مشخص شده است، اما در مواردی که جامعه

بر اساس قدرت و توزیع قدرت تعریف می‌شود، نکات زیر مطرح است:

- ۱- توزیع امکانات بین واحدها. در این مورد مسئله توزیع قدرت، یعنی قدرت نسبی بازیگران و رابطه قدرت بین آنها مطرح می‌شود. با توجه به نقش محوری قدرت، مقصود از واحدها، قدرتهای بزرگ می‌باشد.
- ۲- کارکرد واحدهای مختلف. به عبارت دیگر، واحدها - قدرتهای بزرگ - چه نقشی برای خود قائل هستند و اصالت خود را در چه می‌بینند؟

۳- اصول ایجاد کننده نظم (به معنای عدم هرج و مرج). این اصول از دیدگاه قدرتهای بزرگ چیست و برای ایجاد آنها چه روشهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

در تعریف دوم، ساختار عبارت است از روابط سازمان یافته، یعنی روابط الگویی بین واحدهایی که یک سیستم را تشکیل می‌دهند.^۳ در اینجا تأکید بر روابط الگویی و تکراری می‌باشد و روابط دربرگیرنده مفهوم رفتار است. لذا نقطه آغاز بررسی مراحل شکل‌گیری یک ساختار، رفتارهای تکراری و الگویی می‌باشد. در مرحله بعد، رفتارهای شکل یافته و سازمان داده شده موجب پیدایش نقشه‌های می‌گردد و نقشها به نوبه خود، ساختار را شکل می‌دهد.^۴

نکته‌ای که در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت مرحله شکل‌گیری و تکامل ساختار می‌باشد. مراحل تکامل یک ساختار عبارت است از: مرحله ابتدائی یا شکل‌گیری. در این مرحله، با توجه به اینکه نقشها یا حتی رفتارها حالت الگویی و سازمان یافته‌ای به خود نگرفته است، بازیگران در روند سیاستگذاری و اقدام، از آزادی عمل وسیعی برخوردار هستند. اما با توجه به اینکه ساختار در حال شکل یافتن است، آزادی عمل بازیگران رفته رفته محدود می‌شود و رو به کاهش می‌گذارد. مرحله دوم، مرحله وجود یک ساختار است. در این مرحله ساختار شکل گرفته است و کج روی بازیگران موجب تنبیه آنها می‌شود و آزادی عمل بازیگران ناچیز و محدود است. به عبارت دیگر، ساختار رفتارهایی را بر بازیگران تحمیل می‌کند. مرحله سوم، عبارت است از مرحله فروپاشی یک ساختار،^۵ که در آن قوانین رفتاری موجود نقش تعیین کننده‌ای در رفتار بازیگران ندارد و رفته رفته اصول و قواعد رفتاری جدیدی شکل می‌گیرد. در این مرحله، بازیگران از آزادی عمل زیادی برخوردارند و نکته مهم آنکه این آزادی رو به افزایش دارد. امروزه، ساختار جامعه بین الملل مرحله سوم را از سرگذرانده و باز وارد مرحله اول جدیدی شده است.

در این مقاله، ترکیبی از دو بینش فوق مورد استفاده قرار خواهد گرفت. سنگ زیربنای ترکیب فوق را می‌توان رفتارهای الگویافته - یا اصولی که بر مبنای آن نظم ایجاد می‌شود - قرار داد. طرق پیدایش و شکل‌گیری رفتارهای الگویافته از دو بُعد مختلف، که مکمل یکدیگر است، قابل بررسی می‌باشد. از بُعد اول، جریان کنشها، واکنشها و اندرکنشهای ناشی از تعاملات سیاسی، اقتصادی و مالی بین المللی که در شکل‌گیری رفتار الگویافته مؤثر می‌افتد، و دیگر کارکرد قدرتهای بزرگ از دیدگاه ساختارگرایان.

ساختارگرایی اندیشه هرج و مرج یا آتارشی را رد می‌کند. در این بینش تصمیمات و اقدامات قدرتهای بزرگ (و نهادهای جامعه بین الملل که اکثراً در راستای اهداف قدرتهای بزرگ کار می‌کنند) در عمل مولد اصول و قواعد رفتاری است که در شکل‌گیری ساختارها نقش تعیین کننده‌ای دارد. اصول و قواعد رفتاری فوق را می‌توان قوانین حاکم بر جامعه بین الملل تلقی نمود. از این دیدگاه، کارکرد قدرتهای بزرگ عبارت است از ایفای نقش قوه مقننه در جامعه بین الملل. استفاده از قدرت توسط بازیگران نیرومندتر را می‌توان شیوه اجرای قوانین فوق در سطح بین الملل دانست.

با در نظر گرفتن نکات بالا چند سنوالم مطرح می‌شود:

- ۱- اصول و قواعد رفتاری حاکم بر جامعه بین الملل امروزی چیست؟
- ۲- چه بازیگرانی خود را منشأ و محافظ این اصول و قوانین می‌شناسند؟
- ۳- نیروهای مسلط بر جامعه بین الملل کدامند؟
- ۴- چه ابزارهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و مورد قبول است؟
- ۵- پاسخ پرسشهای فوق چه اثری بر امنیت ملی بازیگران کوچکتر دارد؟

به دیگر سخن، این سنوالم پیش می‌آید که ساختارهای انضمامی جامعه بین الملل امروز چیست.

ب - ساختارهای انضمامی

امروزه اصول حاکم بر رفتارها در جامعه بین الملل، از یک جامعه سرمایه‌داری توسعه یافته و لیبرال به سبک آمریکائی مایه می‌گیرد. ویژگی‌های این جامعه را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

- ۱- در بُعد اقتصادی: مالکیت خصوصی؛
- ۲- در بُعد سیاسی: حکومت دموکراتیک؛
- ۳- در بُعد ایدئولوژیک: لیبرالیسم؛
- ۴- اصالت آن: فردگرایی.

در روابط بین الملل امروز، سه مورد زیر را می‌توان به موارد مذکور افزود:

- ۵- مبارزه با تروریسم؛
- ۶- رعایت حقوق بشر؛
- ۷- همگرایی و عدم تکراری.

بدیهی است که اطلاق اصل و هدف به برخی از موارد فوق مانند حقوق بشر و دموکراسی جای تأمل دارد و بحث درباره آن از حوصله این مقاله خارج است. اما به هر حال حقوق بشر و دموکراسی - لااقل در سیاست خارجی آمریکا - همزمان هدف و وسیله تلقی می‌شود.

بازیگران:

بازیگری که در مبارزه قدرت در واپسین سالهای جنگ دوم جهانی پیروز بیرون آمده است، تحت عنوان غرب شناخته می‌شود. تشکل «غرب»، نتیجه فشارهای سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ دوم جهانی بوده است. امروزه «غرب» به کشورهای اطلاق می‌شود که، با تفاوتی پیرامون نکات سه و چهار، دارای ویژگی‌های هفتگانه فوق می‌باشند. مع هذا، دستکم از زمان فروپاشی شوروی، یک ستاره سه گوش از «غرب» پدید آمده و قطب‌های آن عبارت است از آمریکا، اروپا و ژاپن. روابط این سه قطب آینده از همکاری (در مورد منافع مشترک) و رقابت (در مورد منافع خصوصی) می‌باشد. در واقع یک تضاد اساسی میان منافع، ارزشها، سیاستها و ابزارهای مورد استفاده سه قطب مذکور وجود دارد، اما وابستگی متقابل آنها به یکدیگر مانع بروز تنشجات و درگیری‌های شدید می‌شود.^۶

در بحث مربوط به بازیگران، نکته‌ای مطرح می‌شود و آن چگونگی روابط بین بازیگران است و از طریق روابط، مسئله قدرت نسبی بازیگران در برابر یکدیگر پیش می‌آید. پیچیدگی بحث ناشی از این است که از یک سو مفهوم قدرت دستخوش دگرگونی شده و از سوی دیگر قدرت در سطح جغرافیائی و موضوعی پراکنده گردیده است.

نوک پیکان مداخله گرائی آمریکا، حقوق بشر است. مداخله گرایان جدید، مدعی دفاع از نظام جهانی انساندوستانه‌ای هستند که در آن حکومتها ملزم به رعایت استانداردهای بالاتری در زمینه حقوق بشر باشند. به دیگر سخن، آمریکا، ظاهراً به منظور جلوگیری از سوءاستفاده حکومتها از قدرت به زیان حقوق شهروندان، مداخله خواهد کرد.^{۱۲} مبنای نظری اندیشه فوق این است که حاکمیت متعلق به مردم است، نه دولتها.^{۱۳} لذا حاکمیت دولتها ممانی سیاسی برای اقدام بین‌المللی به‌شمار می‌رود و باید به سود حاکمیت و حقوق مردم، محدود شود. ابزارهای مورد استفاده در این زمینه عبارت است از:

۱- تحریمهای تجاری، مالی و تکنولوژیک

امکان تحقق اهداف ایدئولوژیک و سیاسی از طریق تبلیغات، پراکندن اندیشه و فشارهای سیاسی بسیار محدود است. ابزارهای نظامی نه تنها وسیله مناسبی برای نیل به اهداف ایدئولوژیک و انسانی نیست، بلکه یک نوع ارزش مخالف محسوب می‌شود و لذا با موانع و انتقادات گسترده‌ای روبرو می‌گردد. از این گذشته، هزینه‌های مالی و سیاسی استفاده از قدرت نظامی می‌تواند بسیار سنگین باشد. در نتیجه، ابزارهای اقتصادی اولویت زیادی پیدا می‌کند. نحوه استفاده از قدرت اقتصادی می‌تواند برحسب شرایط مثبت یا منفی باشد. در مواردی که یک بازیگر برای حل مشکلات و مسایل اقتصادی آمادگی همکاری با آمریکا (و شمال) را دارد، هزینه مثبت به کار گرفته می‌شود. هدف، «آوردن دولتها به خانواده بین‌المللی است»^{۱۴} بازیگرانی که آمادگی پذیرفتن شرایط سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی یا انسانی آمریکا را ندارند، باید تنبیه شوند. در این صورت، تحریمهای تکنولوژیک یکجانبه یا چندجانبه (از طریق COCOM یا هفت قدرت بزرگ صنعتی)، تحریمهای تجاری (عمدتاً بوسیله این قدرتها یا به صورت یکجانبه)، افزایش تعرفه‌های گمرکی بر صادرات کشورهای مورد نظر، و بالاخره تحریمهای مالی (بوسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) به کار گرفته می‌شود. این تحریمها نه تنها مانع رشد و توسعه اقتصادی می‌گردد، بلکه از راه افزایش و تشدید مشکلات و مسایل اقتصادی و لذا اجتماعی و سیاسی می‌تواند زمینه را برای تحولات سیاسی در درون کشورهای مورد نظر فراهم سازد.

اما در این سیاستها نیز اختلاف نظر وجود دارد. از نظر برخی صاحب‌نظران، منظور از اعمال تحریم، حمایت از دموکراسی و صلح است؛^{۱۵} عده‌ای دیگر استدلال می‌کنند که تجارت بیشتر زمینه ورود دولتها به سیستم بین‌الملل را فراهم می‌آورد و موجب گسترش دامنه آزادی و رعایت حقوق بشر می‌شود.^{۱۶} واقعیت امر این است که بازسازی و توسعه اقتصادی هدف اصلی سیاستها و مبنای مشروعیت دولت کلینتون به‌شمار می‌رود.^{۱۷} در آمریکا اشتغال ۱۴ میلیون نفر به صادرات وابسته است و رقابتهای تجاری بین‌المللی به گونه‌ای است که شرکتهای آمریکائی (و دیگران) مایل نیستند صادرات خود را در جهت تحقق اهداف انساندوستانه محدود سازند و در نتیجه در راستای اهداف آرمانگرایان آمریکا عمل کنند. این شرکتهای در رابطه با برخی دولتهای باصطلاح غیر دموکراتیک نیز موفق بوده‌اند.^{۱۸}

۲- ابزار نظامی

با پایان یافتن رقابت دو ابرقدرت، امید بر این بود که درگیری‌های نظامی کاهش چشم‌گیری پیدا کند. با محدود شدن بودجه‌های نظامی، کاهش اهمیت ژئواستراتژیک برخی از مناطق و کشورها، همراه با فشارهای اقتصادی و سیاسی در داخل آمریکا، امید به کاهش موارد کاربرد ابزارهای نظامی نیز فزونی گرفت، اما سیاست توسل به زور برای

مفهوم قدرت دچار دگرگونی شده زیرا از میان عوامل تشکیل دهنده آن بیشتر عوامل اقتصادی، تجاری و تکنولوژیک مورد نظر است و قدرت نظامی به لحاظ شرایط حاکم (حقوق بشر، هزینه بالا، اندیشه خلع سلاح) در بالاترین رده جای نمی‌گیرد. قدرت از لحاظ جغرافیائی نیز پراکنده شده چرا که برخلاف دوران جنگ سرد که در دست دو ابرقدرت متمرکز بود، امروزه در اختیار بازیگران متعددی است: آمریکا، دولتهای اروپای غربی، ژاپن، روسیه، چین و شماری از بازیگران درجه دوم که می‌توانند برای بازیگران کوچکتر اهمیت ویژه‌ای داشته باشند. پراکندگی قدرت از بُعد موضوعی، با توجه به اصطلاحاتی مانند ابرقدرت مالی، ابرقدرت تجاری، ابرقدرت تکنولوژیک یا ابرقدرت نظامی روشن می‌گردد.

نتیجه این دگرگونی و پراکندگی آن است که آمریکای طرفدار لیبرالیسم^{۱۹} و مدعی رهبری جهان، با محدودیتها و موانع زیادی روبروست و تصمیم‌گیری و اجرای تصمیماتش نمی‌تواند یک جانبه انجام پذیرد و مشروع جلوه یافتن اقدامات آمریکا مستلزم مشورت با قدرتهای دیگر و جلب موافقت و در نظر گرفتن منافع و خواستههای آنها می‌باشد. به عبارت دیگر، کشورهای کوچکتر با یک نیرو یا جامعه نیرومند و همبسته مواجه نیستند. بازیگران مسلط، در رابطه با یکدیگر گرفتار تضادهای عمیق و متعددی و لذا بازیگران کوچکتر با رعایت اصول و قواعد کلی و با توجه به تضادهائی که بین منافع و سیاستهای بازیگران بزرگتر وجود دارد می‌توانند از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار شوند.

در رابطه با مطالب فوق باید به نکات زیر اشاره کرد:

۱- مهمترین ویژگی ساختار جامعه بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد، پیروزی و آزادی عمل لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی و توسعه‌گرا می‌باشد.

۲- تلاش می‌شود دولتهائی که در چارچوب نظام سرمایه‌داری به سبک غربی و به ویژه آمریکائی قرار نگرفته‌اند، در این سیستم ادغام شوند و از اصول و قواعد رفتاری آن پیروی نمایند.

۳- آمریکا خود را قهرمان و پرچمدار ایدئولوژی لیبرالیسم معرفی می‌کند و همانطور که پیوسته عنوان شده، «سیاست خارجی آمریکا همواره بر مبنای این اندیشه استوار بوده است که آمریکا نقش یگانه‌ای در جهان دارد»^{۲۰} لذا این موضوع قابل بررسی است که غرب - و به ویژه آمریکا - از چه ابزارهائی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می‌کند. به دیگر سخن، باید دید چه عواملی امنیت دولتهای کوچکتری را که پیرو اصول و قواعد رفتاری مذکور در فوق نیستند، تهدید می‌کند.

ج - ابزارهای قابل استفاده

آمریکا پیوسته بر مسئولیتهای بین‌المللی خود تأکید کرده و جنگ صلیبی و جهان‌شمولی را در جهت تحقق خواسته‌های خود آغاز کرده است؛^{۲۱} این مأموریت با تکیه بر مداخله گرائی به اجرا گذاشته می‌شود.^{۲۲}

بررسی که مطرح می‌شود این است که چه عواملی امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند. این عوامل را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد: تروریسم، بنیادگرائی مذهبی و ملی، بدهی، مهاجرت، جنگهای داخلی و بطورکلی آنچه اصول هفتگانه‌ای را که بیشتر به آن اشاره شد به خطر اندازد. به عبارت دیگر، ابعاد بین‌المللی امنیت جای خود را به ابعاد داخلی داده است. از نظر آمریکا، اینگونه تهدیدها جنبه جهانی دارد و لذا پاسخ آنها نیز باید جهانی باشد.^{۲۳}

جامعه بین الملل است چرا که از این طریق مسایلی مانند مشروعیت اقدام و مداخله گرانی، تأمین هزینه های مالی و موفقیت سیاسی مداخله مطرح می شود. انجام این کار مستلزم تحقق شرایط سه گانه زیر است که باید همزمان صورت پذیرد:

- ۱- تأیید سازمان ملل متحد.
- ۲- حمایت، یا لاقابل عدم مخالفت بازیگران قدرتمند و در صورت لزوم همکاری مالی آنها.
- ۳- همکاری هم پیمانان آمریکا - به شکل اقدام نظامی - در سطح جهانی یا منطقه ای.

بدیهی است در مواردی که منافع آمریکا مستقیماً تهدید می شود یا منافع مورد نظر برای آمریکا به اندازه کافی چشمگیر است، اقدام یک جانبه ضرورت می یابد و سه شرط فوق دیگر مطرح نخواهد بود.

یکی از مشاوران کلینتون درباره بینش او نسبت به سیاست خارجی می گوید: «زمانی بود که آمریکا پیشنهاد می کرد و مطمئن بود که دیگران با او هم عقیده خواهند بود. رهبری کلینتون به آن شکل نیست: او می خواهد به دولت های دیگر احترام بگذارد و با آنها بیشتر به عنوان شریک برابر رفتار کند.»^{۲۲}

واقع گرایی آمریکای امروز در این نکته نهفته است که اقدامات سیاسی - نظامی با توجه به شرایط موجود و حاکم برنامه ریزی می شود. این واقع گرایی از آنجا سرچشمه می گیرد که آمریکا دگرگونی ساختار جامعه بین الملل و پراکندگی قدرت از لحاظ جغرافیائی و موضوعی را در مد نظر دارد. تحول فوق باعث شده است که نه تنها عدم مخالفت، بلکه همکاری دیگر کشورها شرط لازم برای استفاده از نیروهای مسلح آمریکا در سطح جهان تلقی گردد. مطالعه موردی در سطح محدود، مطالب فوق را به اثبات می رساند.

در منطقه پاسیفیک، اهداف آمریکا عبارت بود از:

- ۱- گشودن بازارهای ژاپن با استفاده از تهدیدهای تجاری و فشارهای سیاسی؛
 - ۲- تحمیل اصل رعایت حقوق بشر با استفاده از تهدیدهای تجاری؛
 - ۳- جلوگیری از تبدیل شدن کره شمالی به یک قدرت هسته ای با استفاده از انواع تهدیدها، به ویژه تهدید نظامی.
- نکته مهم در مورد واکنش کشورهای منطقه این است که عکس العمل آنها نه به شکل انفرادی بلکه به صورت دستجمعی با در نظر گرفتن منافع مشترک بوده است. اقدامات کشورهای آن منطقه را می توان به شرح زیر برشمرد:

- ۱- آغاز انتقاد از سیاست آمریکا بر این اساس که آمریکا زورگوست و شرایط خود را بر دیگران تحمیل می کند؛
- ۲- دولت های منطقه، اعم از ژاپن، چین، کره شمالی، استرالیا... با ادعاهای آمریکا در زمینه مسائل تجاری و حقوق بشر مخالفت ورزیدند؛
- ۳- استدلال کشورهای منطقه، به ویژه ژاپن در این باره که مسایل تجاری و سیاسی نباید با هم مخلوط شود.^{۲۳}
- ۴- موفقیت چین در مورد جلب حمایت کشورهای آسیائی از مواضع خود در قبال آمریکا پیرامون مسئله حقوق بشر که موجب منزوی شدن آمریکا در آسیا گردید.^{۲۴}

بدین ترتیب، دولت های منطقه، برای حفظ منافع فردی و مشترک، مواضع همبسته ای اتخاذ کردند: حمایت ژاپن از سیاست حقوق بشر چین، پشتیبانی چین از سیاست های هسته ای کره شمالی، طرفداری استرالیا از ژاپن و چین در زمینه مسایل تجاری و حقوق بشر و... منزوی شدن و عقب نشینی آمریکا به خوبی نشان داد که در صورت بروز تعارض بین حقوق بشر و دموکراسی از یک سو، و منافع تجاری آمریکا از سوی دیگر، اصول قربانی منافع می شود. در این مورد نشریه آمریکائی

جبران ضعف اقتصادی، فراهم شدن زمینه برای مداخله نظامی (از میان رفتن بازدارندگی شوروی)، مطرح شدن مسایلی که به لحاظ رقابت دو ابرقدرت مسکوت نگه داشته شده بود، نیازهای نظامی آمریکا برای حفظ رهبری جهان، و بالاخره حفظ و توسعه منافع اقتصادی ایالات متحده، راه را برای درگیری های نظامی هموار ساخت. در نتیجه، وضعی که پیش آمده ناشی از بهره گیری از قدرت نظامی نبوده، بلکه متأثر از تغییر نوع جنگها بوده است.^{۲۵}

در سیاست خارجی آمریکا، از قدرت نظامی، همانند قدرت اقتصادی، به دو صورت مثبت و منفی استفاده می شود. طریق مثبت عبارت است از ارسال اسلحه و تکنولوژی پیشرفته به عنوان وسیله توسعه نفوذ و ادغام بیشتر دریافت کنندگان در نظام سرمایه داری. طریق منفی عبارت است از تحریم تسلیحاتی، کنترل تسلیحات در سطح یک منطقه، تحریم های نسبی و مشروط^{۲۶} و بالاخره تهدید به استفاده از زور و نهایتاً کاربرد نیروی نظامی.

قبل از به قدرت رسیدن ریگان، آمریکا فاقد یک استراتژی منسجم برای مبارزه با جنگ های چریکی یا جهان سوم بود. نیروهای واکنش سریع ابزار نظامی مناسبی بودند که توسط دولت کارتر در سال ۱۹۷۷ (نزدیک دو سال پیش از انقلاب در ایران و تجاوز شوروی به افغانستان) ایجاد شدند. اما ابزارهای نظامی در درون یک استراتژی سیاسی - نظامی مفهوم درست خود را پیدا می کند. این استراتژی را جنگ خفیف یا جنگ کم شدت فراهم ساخت.

از لحاظ اقتصادی، هدف جنگ کم شدت ایجاد ورشکستگی اقتصادی (انتقال امکانات از بخش غیر نظامی به بخش نظامی) و از لحاظ سیاسی - روانی، در هم شکستن اراده دشمن است. از قدرت نظامی به عنوان آخرین وسیله استفاده می شود.

استراتژی جنگ کم شدت در واقع چگونگی مداخله سیاسی - نظامی آمریکا را بیان می کند. اما بهره برداری از این ابزار بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی داخل آمریکا و سیاست بین الملل امکان پذیر نیست. پس از بحران سومالی، آمریکا ضوابط جدیدی برای استفاده از نیروهای مسلح اعلام نمود و در آینده مداخله نظامی آمریکا تحت شرایط زیر انجام خواهد گرفت:

- ۱- زمانی که به نیروی نظامی آمریکا نیاز باشد یا مداخله آمریکا موجب ورود دیگران شود.
- ۲- هر چه عملیات بزرگتر و خطر جنگ بیشتر باشد، امکان اینکه نیروهای آمریکائی تحت فرماندهی سازمان ملل قرار گیرند کمتر است (واحد های بزرگتر از ۹۰۰ نفر تحت فرماندهی آمریکا باقی خواهند ماند).

۳- مداخله آمریکا با تأیید عملیات توسط سازمان ملل متحد انجام خواهد گرفت: در هر صورت مداخله فقط برای تأمین و حمایت از منافع ایالات متحده صورت خواهد گرفت.

۴- نقطه پایان عملیات (یعنی هدف) باید مشخص شود، یعنی زمان خاتمه عملیات (مثلاً تا انتخابات جدید) باید از پیش معین باشد.^{۲۷} با در نظر گرفتن استراتژی جنگ کم شدت و تفکری که مبنای تشکیل نیروهای واکنش سریع بوده است، چهار اصل زیر را می توان به ضوابط چهارگانه فوق اضافه کرد:

- ۱- مداخله باید سریع و از لحاظ زمانی محدود باشد.
 - ۲- هزینه اقتصادی عملیات نباید گزاف باشد.
 - ۳- محدودیتهای داخلی نباید بیش از حد دست و پاگیر باشد (کنگره و افکار عمومی).
 - ۴- عدم نیاز یا نیاز محدود به پرسنل آمریکائی در عملیات.
- عاملی که در این مقاله روی آن تأکید می شود، تأیید عملیات از سوی

در داخل آمریکا، در مورد مداخله نظامی در هائیتی وحدت نظر وجود داشت و سازمانها و نهادهای مختلف مواضع متفاوتی پیشنهاد می کردند. وزارت امور خارجه حامی يك مداخله سریع بود، در حالی که وزارت دفاع با استفاده از قدرت نظامی برای حل مسئله مخالفت می ورزید. مجلس سنا در رأی مورخ ۱۹۹۴/۸/۵ پیرامون استفاده از زور در هائیتی اعلام کرد که رئیس جمهور در مقام فرمانده کل قوا نیازی به مجوز ندارد، اما به لحاظ عدم حمایت مردم از رئیس جمهور در این خصوص، او باید قبل از حمله با کنگره مشورت نماید.^{۲۳}

پیرو مباحث فوق، باید به چند نکته اشاره کرد: ساختار، رفتار هائیتی را بر بازیگران تحمیل می کند، لذا عضویت در جامعه بین الملل مستلزم رعایت حداقل اصول و قوانین حاکم بر جامعه است. سیاست انزواگرانی قهرآمیز، به عنوان راه حلی برای مسایل سیاست خارجی، توسط تعداد بسیار محدودی از بازیگران در پیش گرفته شده است، چرا که مسایل بین المللی است و راه حل جامع و اقدام دستجمعی را می طلبد. نهایتاً یادآوری می شود که منافع در خلأ تهدید نمی شود بلکه تهدید در يك چارچوب سیاسی، نظامی، اقتصادی، روانی صورت می گیرد. شناخت این چارچوب - ساختار جامعه بین الملل و قواعد رفتاری که برای بازیگران الزام آور است - شرط لازم برای حفظ امنیت، با توجه به اولویتهای داخلی و بین المللی می باشد.

وال استریت جورنال نوشته است: آنچه برای آمریکا مهم است اصول نیست بلکه معاملات سیاسی است^{۲۵} و در نتیجه عملگرایی رفته رفته جایگزین آرمانگرایی در سیاست خارجی کلینتون می شود.^{۲۶} در هائیتی، استراتژی مداخله آمریکا که در دو مرحله به اجرا گذاشته شد عبارت بود از: بیرون راندن نظامیان با استفاده از زور، و سپس بازسازی و ایجاد نظم در هائیتی. اجرای طرح فوق نیازمند حمایت و همکاری متحدان و دوستان آمریکا بود. در مورد مرحله اول، غیر از آرژانتین هیچ دولتی آمادگی خود برای همکاری با آمریکا را اعلام نکرد^{۲۷} اما برای اجرای مرحله دوم، کانادا و اکثر کشورهای آمریکای لاتین آمادگی خود را برای همکاری اعلام داشتند. اسرائیل تقاضای آمریکا برای اعزام سرباز به هائیتی را رد کرد. هلند و فرانسه نیز اظهار کردند که آماده همکاری هستند اما فقط در چارچوب همکاری با سازمان ملل متحد نیروهای نظامی فراهم خواهند کرد.^{۲۸} موضع گیری های فوق موجب کنار گذاشته شدن طرح آمریکا گردید و این در منطقه ای بود که آمریکا آن را بیش از يك قرن «حیات خلوط» خود تلقی می کرد. از ۱۸۹۸ تا ۱۹۸۹، یعنی از زمان اشغال کوبا تا حمله به پاناما، آمریکا دوازده بار در منطقه مداخله نظامی کرده بود و این نخستین بار بود که نیاز به مجوز سازمان ملل را مطرح می ساخت. البته این مجوز در قالب قطعنامه ۹۴۰ شورای امنیت فراهم گردید.^{۲۹}

۱۲. سناتور والستون پیرامون اصلاحیه ای که به لایحه کمکهای مالی برای سالهای ۱۹۹۴-۹۵ اضافه شده است می گوید «این اصلاحیه يك پیام جدی به دولت اندونزی است که نمی تواند به نیروهای امنیتی خود اجازه دهد با مردم خود بدرفتاری کنند.» نقل قول از:

- International Herald Tribune, 16- 17/4/1994.
13. Stedman, op. cit., pp. 3-4.
14. Patrick Clawson, Iran's Challenge to the West: How and Why, Washington Institute for Near East Policy, 1993, p. 88.
15. James Schelling, Questions for a Post Cold War Policy, in Foreign Affairs, Vol. 72, No.1, 1993, pp.17-28.
16. James Lilley, Freedom through Trade, in Foreign Policy, No. 94, Spring 1994, pp. 37-49.
17. J.E. Garten, Clinton's Emerging Trade Policy, in Foreign Affairs, Vol. 72, No.3, Summer 1993, pp. 182-189.
18. R.L. Bernstim. R. Duker, Human Rights First, in Foreign Policy, No1, Spring 1994, pp.43-47. see also International Herald Tribune, 5/7/1994
۱۹. درگیری های مسلحانه در پایان جنگ سرد، نقد و ترجمه، سعیده لطفیان، در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۱-۸۲ صص ۴۷-۴۰.
۲۰. در مورد اندونزی، من باب مثال، مجلس سنا به اتفاق آراء تصمیم گرفت که مانع فروش سلاحهای کوچک و تجهیزات لازم برای کنترل جمعیت شود. دولت کلینتون نیز ۲۵۰/۰۰۰ دلار برای کمک به سازمانهای غیر دولتی که فعالیت های انساندوستانه دارند فراهم نمود و همچنین اعلام کرد در صورتی که گزارشهای وزارت امور خارجه آمریکا پیرامون رعایت حقوق بشر در آن کشور مثبت باشد، اقدامات دولت آمریکا منتفی خواهد شد.
21. The Washington Post, 6/2/1994.
22. International Herald Tribune, 14/4/1994.
23. International Herald Tribune, 3/5/1994.
24. J. Lilley, op. cit., p. 38.
25. Cited in Garten, op. cit., p. 182.
26. Ibid., p. 185.
۲۷. تعهد آرژانتین به اعزام ۶۰۰ سرباز محدود شده بود، اما پیرو مخالفت پارلمان و نظامیان آن کشور، دولت آرژانتین تعهد خود را لغو کرد و راه حل سیاسی را پیشنهاد نمود.
28. The Economist, 6/8/1994.
29. International Herald Tribune, 5/7/1994.
۳۰. شصت و چهار درصد مردم آمریکا مخالف مداخله بودند.
Latin American Weekly Report, 18/8/1994, p. 363.

● یادداشت ها:

1. Peter Caws., Structuralism: The Art of the Intelligible. Humanities Press International, New Jersey and London, second printing, 1991, p.7.
۲. جیمز دوتری و رابرت فالنزرگراف، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طبیب و وحید بزرگی، نشر قومس، ۱۳۷۲، جلد اول، صص ۲۰۱-۱۹۵.
3. Peter Caws., op. cit., p. 13.
۴. داریوش اخوان زنجانی، ساختار جامعه بین الملل، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۸۵-۸۶، ص ۲۹.
۵. بررسی عوامل که موجب فروپاشی یا تحول يك ساختار می شود از حوصله این مقاله خارج است. اما عوامل قابل بررسی را می توان برحسب تأکید بر واحدها (قدرت و تحول درونی واحدها) یا تأکید بر رفتارها (نیروهای جدید و عوامل رفتاری جدید) تقسیم بندی کرد.
۶. با توجه به سرشت سرمایه داری که مقتضای آن تسلط بر رقیب و نابود کردن او می باشد، این سؤال مطرح می شود که در چه مقطعی عوامل تنش زا و رقابت زا همکاری و حفاظت از منافع مشترک را تحت الشعاع قرار می دهد.
۷. ایدئولوژی سرمایه داری، یعنی لیبرالیسم، پیوسته يك ایدئولوژی انقلابی و توسعه گرا بوده است. رجوع شود به.
- Jean Touchard, Histoire des Idees Politiques, P.U.F., ed. Thémis 1950, Vol. II, p. 511.
8. Henry Kissinger, cited in Los Angeles Times, 29/1/94.
- جهت بررسی این نقش یگانه و جهانی در تاریخ سیاست خارجی آمریکا رجوع شود به: Walter Lafeber, The American Age, United States' Foreign Policy at Home and Abroad Since 1750, W.W. Norton, London, 1989.
۹. از طریق استراتژی enlargement، آنتونی لیک (A. Lake)، وزیر دفاع سابق کلینتون، سعی کرد به سیاست خارجی آمریکا زیربنایی ایدئولوژیک بدهد.
10. J.S. Stedman, A New Foreign Policy Doctrine; The New Interventionists, in Foreign Affairs, Vol. 72, No. 1, 1993, pp. 1-2.
11. G.D. Foster, America and the World: A Security Agenda for the 21th Century, in Strategic Review, Vol. XXI, Spring 1993, No. 2, pp. 20-29.